

نام و نام خانوادگی :	به نام خداوند جان و خرد اداره آموزش و پرورش شهرستان دیلم دبستان دخترانه سرای دانش فدک	ارزشیابی دی ماه آزمون املاء پایه چهارم زمان : ۶۰ دقیقه
----------------------	---	---

۱- دختر گلم با دقت به متنی که آموزگار می خواند گوش کن و با خط زیبا بنویس .

خ خ ق ق ن ت

---



---



---



---



---



---



---

۲- با توجه به کلمات داده شده ، متن زیر را کامل کنید .

{ زیبا ، هندوستان ، بازرگان ، طوطی ، هدیه ای ، گران بها }

\* روزی بود و روزگاری . در شهری ، \_\_\_\_\_ ، ثروتمندی بود. که طوطی \_\_\_\_\_ و شیرین زبانی داشت . او هر روز با طوطی ، سخن می گفت . بازرگان ، روزی تصمیم گرفت به \_\_\_\_\_ سفر کند . او هر بار که به سفری می رفت برای دوستان و غلامانش \_\_\_\_\_ می آورد . بازرگان \_\_\_\_\_ خود را بسیار دوست می داشت . و در این فکر بود که برای او هم سوغاتی \_\_\_\_\_ بیاورد .

۳- نازنینم اشتباهات متن زیر را پیدا کنید و درست آن را بنویسید .

\* در زمان های قدیم ، حکیمی قسد سفر کرد . روزی ، کشتی گرفتار طوفان شد. وقتی چشم باز کرد ، خود را در ساحلی دور ، تنها دید . حکیم ، قلمش را تراشید و در جوحر زد و نوشت : « بیاموزید ، آنچه را آموختنی است . به دست آورید ، آنچه را ماندنی است . ثرمایه ای با خود داشته باشید که اگر در دریا هم کشتی شما قرق شد و به تخته پاره ای چسبید یا در شهری دور افتاده گم شدید . آن را از دست ندهید »

« من بر بلندای موفقیت خواهم ایستاد »

خیلی خوب	خوب	قابل قبول	نیاز به تلاش
----------	-----	-----------	--------------

بازخورد توصیفی آموزگار

نام و نام خانوادگی :

به نام خداوند جان و خرد

ارزشیابی دی ماه ۱۴۰۱

پاسخ نامه آزمون املاء

پایه چهارم

اداره آموزش و پرورش شهرستان دیلم

زمان : ۶۰ دقیقه

آموزگار : خانم محمد علی پور

دبستان دخترانه سرای دانش فدک

سوال ( ۱ )

خورشید گفت : « ای نقاشان چیره دست ! آنچه شما نقاشی کرده اید، بسیار زیباست .

به نوبت نقاشی کنید و اثر شگفت انگیز خود را به وجود آورید: بگذارید مردم نقاشی های شما را ببینند و از تماشای آنها لذت ببرند.

وقتی چشم باز کرد ، خود را در ساحلی دور تنها دید. حکیم فهمید که از بلای توفان نجات یافته است و باید برای زنده ماندن خود چاره ای بیندیشد، در حالی که هیچ چیز نداشت و آنچه را با خود آورده بود در توفان دریا از دست داده بود.

آرش با گام های بلند از کوه بالا رفت : وقتی به قلّه رسیدر آنجا دست به دعا برداشت و با خدای خود زمزمه کرد : « ای خدای آسمان ها ! ای آفریدگار کوه ها و دریا ها ! ای توانایی که به ما توانایی بخشیده ای ! مرا یاری کن تا سرزمین ایران را از دست دشمنان رها کنم . »

سوال ( ۲ )

\*روزی بود و روزگاری . در شهری ، بازرگان ثروتمندی بود. که طوطی زیبا و شیرین زبانی داشت . او هر روز با طوطی ، سخن می گفت . بازرگان ، روزی تصمیم گرفت به هندوستان سفر کند . او هر بار که به سفری می رفت برای دوستان و غلامانش هدیه ای می آورد . بازرگان طوطی خود را بسیار دوست می داشت . و در این فکر بود که برای او هم سوغاتی گران بها بیاورد.

سوال ( ۳ )

- قصد ← قصد
- جواهر ← جواهر
- طوفان ← توفان
- سرمایه ای ← سرمایه ای
- ساحلی ← ساحلی
- قرق ← قرق
- غرق ← غرق

پایان